

# امپراتوری درانی

از ظهور تا زوال

محمد شریف منصور

جلد اول



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مشخصات کتاب:

اسم کتاب: امپراتوری درانی

نویسنده: محمد شریف منصور

صفحه آرایی و جلد: منصور

نشر الکترونیک: پورتال افغان **جرمن آنلاین**

<http://www.afghan-german.com>

{ پورتال کثرت گرا، پایبند به اصول نشراتی قبول شده جهانی، مبشر افکار اندیشمندان، وطن دوستان و مدافع هویت ملی افغان ها }

قاموس **کبیر افغانستان**:

قاموس زبان دری و پشتوی افغانستان

<http://www.afghan-dic.com>

حق چاپ برای نویسنده و ناشر این کتاب محفوظ است

## پیشگفتار :

حدود ۲۷۳ سال قبل بزرگ مردی به نام احمدشاه ابدالی به تخت سلطنت افغانستان تکیه زد و با سعی و تلاش فراوان توانست کشورش را از یک مستعمره به یک امپراتوری بزرگ مبدل کند ، او در پهلوی سلسله بزرگ درانی ، افغانستان امروزی را هم بنیان گذاشت ، پس از او فرزندش تیمورشاه و نوه او شاه زمان کبیر با تمام قوا از دستاوردهای او و تمامیت ارضی کشور دفاع کردند .

پس از سقوط شاه زمان ، بخاطر بی کفایتی و خیانت پادشاهان بعد از او بخش بزرگی از افغانستان بزرگ از پیکر مادر جدا شد و افغانستان امروزی تنها بخشی از امپراتوری پهناور درانی را در بر میگیرد .

در کتاب حاضر سعی کرده ام وقایع تاریخی را با استناد به منابع معتبری بنویسم که اسامی آنها را در پاورقی ها و لیست آنها را در پایان کتاب مشاهده میکنید .

محمد شریف منصور

## احمدشاه ، از تولد تا تبعيد :

احمدشاه در سال ۱۷۲۲ ميلادی به دنيا آمد و در همان سال پدر وی مرحوم زمان خان دارفانی را وداع گفت ، کسی که بر جای پدر احمدشاه نشست رقيب پدر وی محمد خان ابدالی بود و همین موضوع مادر احمدشاه را واداشت که با کودکش به فراه برود . ۱

پس از لشکرکشی نادرشاه افشار به افغانستان احمدشاه و برادرش ذوالفقار خان به قندهار پناه بردند و به دلایلی زندانی شدند .

با وجود رشادت و دلاوری دولت مردان و نظامیان دولت هوتکی نادرشاه در سال ۱۷۳۸ پس از یازده ماه و پنج روز محاصره توام با نبردهای سخت قندهار را فتح کرد .

پس از سقوط دولت هوتکی به دست نادر و فتح قندهار ، نادر ذوالفقار خان را به مازندران تبعيد کرد ، احمدشاه همسفر این سفر بی بازگشت برادر بود . در مازندران ذوالفقار خان هم مانند شاه حسین هوتکی مسموم شد و درگذشت ، احمدشاه که از روحیه جنگاوری برخوردار بود پس از وفات برادر ، از نادر تقاضا کرد که او را در سپاه خویش بپذیرد ، نادرشاه پذیرفت و اینگونه بود که فصل دیگری از زندگی پرفراز و نشیب احمدشاه آغاز شد .

## در سپاه نادر :

از عجایب روزگار آنکه احمدشاه وارد خدمت کسی شده بود که روزگاری برادرش ذوالفقار خان با نبردهایش آسودگی را بر او حرام کرده بود .

رشادت و درایت احمدشاه سبب پیشرفت سریع او شد ، احمدشاه در سپاه نادر به فرماندهی قطعات افغانی رسید و توجه نادر را هم جلب کرد ، نادرشاه که سرد و گرم روزگار را چشیده بود آینده درخشانی را برای او پیشبینی میکرد ، مولف تاریخ درانیان در این مورد مینویسد :

گویند روزی نادرشاه هنگامی که بر سریر جهانبانی جلوس کرده و احمدخان با کمال ادب و وقار در حضرتش ایستاده بود نظری بدو انداخته فرمود : ای احمد ، پیش بیا

احمدخان چند گامی پیش نهاده به پایه سریر اعلی تقرب جست ، نادر فرمود : نزدیکتر شو همینکه نزدیک شد فرمود : ای احمد ، به خاطر داشته باش که بعد از من این اورنگ و تاج سلطنت و بساط جهانبانی به تو انتقال خواهد یافت .

آنگاه که بر سریر سلطنت تمکن جستی زنهار با اولاد و احفاد من بد نکنی و اعقاب مرا به هیچ امر ناصواب گرفتار عقاب نداری و چندان که مقذور افتد دربارہ آنها از احسان و نکویی دریغ نداری . . .

گویا ملهم غیبی این راز را به گوش دل من گفته و در این سخن هیچ ربیبی ندارم بلکه بر سبیل قطع میدانگ که از پس من شهریاری این خطه و فرمانگذاری این کشور از آن تو خواهد بود پس بر تو باد به نیکی و مودت در حق اولاد و احفاد من ، البته این وصیت را آویزه گوش دل دار و حقوق نعمت و تربیت مرا فرو مگذار . ۱

احمدشاه در آن روز به نادر وعده سپرد که اگر لازم باشد جان خویش را در راه وی فدا خواهد کرد ، گذر زمان نشان داد که او تا پای جان بر سر حرف خویش خواهد ایستاد ، احمدشاه در شب توطئه بر علیه نادر با چند هزار سپاهی تحت فرمانش ، خودش را برای نجات نادر به اردوگاه او رساند ، از حرم او محافظت کرد و پس از آنکه به تخت سلطنت درانی تکیه زد حکمرانی خراسان را به بازماندگان نادر سپرد .

بازماندگان نادر پس از احمدشاه بابا از مرحمت فرزند و نواده او تیمورشاه و شاه زمان هم برخوردار بودند ، پس از آنکه دوران طلایی سلسله درانی به پایان رسید کوکب بخت و اقبال خاندان نادر هم رو به تیرگی نهاد و پس از سقوط شاه زمان کبیر ، سلسله نادری هم به تاریخ پیوست .

## توطئه بر علیه نادر :

نادر در اواخر سلطنت به ویژه پس از آنکه ولیعهد و فرزند رشیدش رضا قلی میرزا را به فرمان او نابینا کردند به شخصی تندخو مبدل شده بود که همه از او وحشت داشتند ، رضا قلی میرزا از کودکی نظامی بار آمده بود ، ابتدا سرباز ساده بود و کم کم به افسری رسید ، شجاعت و درایت را از پدر به ارث برده بود ، در جنگ ها دلاوری زیادی نشان میداد و هنگامی که نادر به هند لشکر کشیده بود ، او کشور را اداره میکرد و به خوبی از پس این کار برآمد . ۱

افزایش مالیات ها و کشتن افراد بیگانه نارضایتی عمومی را برانگیخته بود و فقط احمدشاه ابدالی و نیروهای تحت فرمان وی و معدودی دیگر به نادر وفادار مانده بودند .

بالاخره تعدادی از نزدیکان نادر منجمله محمد قلی خان افشار فرمانده پاسداران ویژه شاهی برای کشتن او هم قسم شدند .

آنها نیمه شب به سراپرده نادر هجوم بردند ، نادر دو تن از آنان را کشت

اما بالاخره توسط آنها از پای درآمد . ۲

پس از کشته شدن نادر آشوبی در اردوگاه به وجود آمد ، نظم اردوگاه از بین رفت و سپاهیان افشاری اردوگاه را غارت کردند .

۱\_ نادر پسر شمشیر ، نورالله لارودی ۲۳۲

۲\_ همان منبع ، ص ۲۲۱

## پیکر بی سر :

به زودی خبر آشوب اردوگاه و توطئه بر علیه پادشاه به احمدشاه ابدالی رسید ، سردار ابدالی بی درنگ با افراد تحت فرمانش برای نجات ولینعمتش شتافت ، سردار خشمگین و سپاهیان افغان هر شورشی را که بر سر راهشان می ایستاد از دم تیغ میگذراندند .

احمدشاه هنگامی به خیمه نادر رسید که کار از کار گذشته بود ، توطئه گران قبل از رسیدن او نادر و همسرش را به قتل رسانده بودند و سر نادر را هم با خود برده بودند .

سر هنری دیورند در این مورد میگوید :

احمدخان در زیر نور چراغ ایستاده ، شمشیرش از خون پارسی قرمز ، و بر تن بدون سر قائد بزرگی که او برای نجاتش آمده و کوشیده بود ، مینگریست . در کنار آن تن بی سر ، دختر راجپوت که هنوز هم خنجر در بین انگشتان به هم فشرده شده اش قفل شده بود ، و همچنان تا آخرین نفس وفادار مانده بود

افتاده بود . ۱

## نجات حرم ، بازگشت به میهن :

احمدشاه اگرچه نتوانست نادر را نجات بدهد اما حرم او را از دستبرد شورشیان حفظ کرد ، بانوان حرم نادر برای ارج گذاری و اظهار امتنان الماس کوه نور را به احمدشاه تقدیم کردند . ۱

پس از آن فرماندهان سپاهیان افغان یعنی احمد شاه و نورمحمد غلجایی تصمیم گرفتند که همراه با سپاهیانشان به قندهار بروند .

در قندهار به پیشنهاد نورمحمد غلجایی جرگه ای با شرکت بزرگان تمام اقوام برگزار شد تا پادشاه افغانستان تعیین شود .

این جرگه ۹ روز طول کشید ولی به نتیجه دلخواه نینجامید زیرا تمام نامزدان تاج سلطنت از خان های مقتدر افغانستان بودند و هیچکدام شان راضی نمیشدند که دیگری بر تخت سلطنت تکیه بزند .

در روز نهم ، همه موافقت کردند که یکی از اعضای جرگه را به عنوان حکم تعیین کنند و با هرکس که از سوی حکم به عنوان پادشاه انتخاب بشود

بیعت کنند . ۲

حکم ، صابرشاه فرزند صوفی مشهور استاد لایخوار بود و مردم به او ارادت داشتند .

۱\_ افغانستان در مسیر تاریخ ، مرحوم غلام محمد غبار ، ص ۳۵۲ و ۳۵۳

۲\_ همان منبع ، ص ۳۵۴

## احمدشاه ابدالی ، پادشاه میشود :

حکم شد از قادر بیچون ، به احمد پادشاه

سکه زن بر سیم و زر ، از پشت ماهی تا به ماه

صابر شاه احمدشاه را برگزید و خوشه گندمی را به دستار او آویخت ،

اولین کسی که با احمدشاه بیعت کرد حاجی جمال خان بود ، پس از آنکه حاجی جمال خان با احمدشاه بیعت کرد دیگران هم به پیروی او با احمدشاه بیعت کردند . حاجی جمال خان یکی از چهارده سردار بزرگی بود که نزد نادرشاه پایه برتری و رتبه سرداری داشتند ، احمدشاه بابا هم برای بار دوم به او لقب سرداری بخشید ولی پس از آنکه جمال خان به خانه خدا مشرف شد از او به نام حاجی جمال خان یاد میکردند . ۱

پس از بیعت جمال خان ، بقیه خان ها هم بیعت کردند و اینگونه بود که احمدشاه جوان به سلطنت رسید و اساس امپراتوری بزرگ درانی را گذاشت .

اما صابرشاه که بود ؟

صابر شاه درویشی مجنون مشرب و وارسته بود که سه سال قبل از کشته شدن نادر وارد اردوگاه او شده بود ، صابر شاه عادت داشت که مانند کودکان برای خود اسباب بازی هایی مانند خیمه و اسب هایی از گل درست کند .

روزهایی که احمدشاه به حضور نادر میرفت به آن درویش هم سلام میکرد ،

---

۱\_ نقش سردار پاینده خان و پدرش حاجی جمال خان در دولت سدوزائی افغانستان ، به قلم کاندیدای اکادمیسن استاد سیستانی ، پورتال افغان جرمن آنلاین

روزی درویش به احمدشاه گفت : ای احمدخان ، من برای تو تدارک سلطنت میبینم . احمدشاه که اعتقاد کاملی به آن درویش داشت این حرف او را به فال نیک گرفت .

پس از آنکه نادرشاه به قتل رسید و احمدشاه عازم قندهار شد صابرشاه را هم با خود برد و . . .

صابرشاه پس از به سلطنت رسیدن احمدشاه از ارزش و احترام ویژه ای در نزد او برخوردار بود اما از آنجا که وی نمیتوانست جایی آرام

بگیرد راه سفر پیش گرفت و به لاهور رفت ، در آنجا در کوچه ها فریاد میکشید که من نشان و بیرق احمدشاه را در این شهر برپا خواهم کرد ،

شاهنواز خان والی لاهور از روی نادانی صابرشاه را به قتل رساند اما خودش هم بعد از آن روی آسودگی را ندید زیرا آخرین وعده صابرشاه جامه عمل پوشید و احمدشاه ابدالی به لاهور حمله و آنجا را فتح کرد شاهنواز فرار را بر قرار ترجیح داد و بالاخره با پریشان حالی درگذشت . ۱

احمدشاه از مرگ صابرشاه بی نهایت ناراحت شد و تا زنده بود خویشاوندان صابر شاه از مرحمت ویژه او برخوردار بودند .

## گنج بادآورده :

پس از تاجگذاری احمدشاه کاروانی که مالیات چند ساله کابل ، پنجاب ، لاهور و چند ولایت دیگر و همچنان پیشکش های عمال و حکام نادری را برای نادر میبرد توسط دولت درانی توقیف شد .

این گنج بادآورده تا حد زیادی مشکلات مالی دولت نوپای افغانستان را حل کرد .

## آغاز لشکرکشی ها \_ فتح لاهور :

در سال ۱۷۴۷ پس از آنکه احمدشاه امور پایتخت را منظم کرد با دو سپاه از پایتخت خارج شد ، سپاه جلودار به فرماندهی جهان خان پوپلزائی به پیش میرفت و احمدشاه بابا با بقیه سپاه به دنبال او می آمد .

حکمران غزنی که در برابر شهریار سر اطاعت فرود نیاورده بود شکست سختی خورد و فرار کرد ، شهریار حکمرانی غزنی را به یکی از معتمدان خویش سپرد و رو به کابل نهاد ، حکمران کابل ناصرخان تصمیم به ایستاده گی گرفته بود ولی سپاهیان هزاره و ایماق زیر بار او نرفتند و حاضر نشدند به روی شهریار هموطن شان شمشیر بکشند ، ناصرخان هم فرار را برقرار ترجیح داد و شهریار وارد کابل شد . ۱

پس از کابل ، پرچم پرشکوه امپراتوری در پشاور هم به اهتزاز درآمد . احمدشاه که حمایت کامل مردم افغانستان ، از قندهار گرفته تا پشاور را دیده بود تصمیم گرفت پافراتر بگذارد و به هند لشکر بکشد ، این بود که پس از جمع آوری نیرو و تجهیز سپاه با سپاهی از تنگه خیبر عبور کرد و برق آسا لاهور را گرفت .

حکمران لاهور شاهنواز فرزند ذکریا خان خان بهادر و خواهر زاده قمرالدین خان صدراعظم دولت هند پیش از آنکه شهریار به لاهور برسد پیکی به دربار هند فرستاده بود و تقاضای نیروی کمکی کرده بود ، اما این نیروها نتوانستند پیش از سقوط لاهور خودشان را به آنجا برسانند .

مولف تاریخ درانیان در مورد سقوط لاهور و واکنش لاهوریان چنین مینویسد :

شاهنواز خان از بیم حمله قشون درانی سرخویش را گرفته فوراً روانه شاهجان آباد شد و شهر لاهور بی کلفت محاصره و زحمت محاربه با هرچه ذخایر و اموال و اسباب قتال و اسلحه جنگ از توپ و تفنگ و تیغ های هندی و کمان های چاچی و نیزه های خطی در آن بود به تصرف شاه درانی درآمد .

از طرف دیگر راجه های کوهستانی و غیرهم وکلا و سفیران از قبل خویش با تحف و هدایا به حضرت احمدشاه گسیل کرده طوعاً به حوزه اطاعت وی درآمدند . ۱

محمدشاه ، شاهنشاه هند فرزند و ولیعهدش شاهزاده احمدشاه را به همراه قمرالدین خان صدراعظم هند و دو بیست و پنجاه تن از امرا و بزرگان و صد هزار سپاهی برای بازپس گیری لاهور به آنسو فرستاد ، شهریار درانی هم فرمان حرکت به سوی سپاه هند را صادر کرد و دوسپاه در قصبه مالوپور به هم رسیدند . ۲

نبرد سهمگینی شروع شد و چندین و چند روز ادامه یافت ، پس از شانزده روز نبرد متواتر گلوله ای از توپخانه سپاه افغانستان به پرده سرای قمرالدین خان اصابت کرد که به کشته شدن او انجامید .

میرمنو ، فرزند قمرالدین خان خبر کشته شدن صدراعظم را از سپاه پنهان داشت و به جنگ ادامه داد ، در همین زمان به شهریار درانی خبر رسید که مخالفان او در صدد ایجاد شورش به وسیله تحریک برادر زاده او لقمان خان هستند . ۳

۱\_ تاریخ درانیان ، مترجم سید حسین شیرازی ، ص ۵۱

۲\_ همان منبع ، ص ۵۲ و ۵۳

۳\_ افغانستان در مسیر تاریخ ، مرحوم غلام محمد غبار ، ص ۳۶۲

احمدشاه بابا جنگ را نیمه کاره گذاشت و به لاهور عقب نشینی کرد و سپس خودش را به قندهار رساند ، لقمان خان دستگیر و زندانی شد و در زندان درگذشت ، بقیه شورشی ها فرار کردند اما سال بعد همه بلااستثنا به فرمان احمدشاه بابا از دم تیغ گذشتند .

محمدشاه پادشاه هند هم در همان ایام درگذشت و شاهزاده احمدشاه جانشین او شد ، میرمنو از طرف احمدشاه به حکمرانی پنجاب برگزیده شد و کم کم توانست تمام پنجاب را به حیطه نفوذ در بیاورد .

## فتح هرات ، لشکرکشی به مشهد :

در ابتدای سال ۱۷۴۹ احمدشاه بابا به غرب کشور لشکر کشید ، امیرخان عرب حکمران هرات برخلاف تمایل مردم ، دروازه ها را بست ، پس از آنکه حملات سپاهیان درانی شروع شد مردم تحت رهبری درویش علی خان هزاره بر علیه امیرخان قیام کردند ، هرات به دست احمدشاه بابا گشوده شد و حکمرانی هرات را به درویش علی خان سپرد ، امیرخان عرب هم اعدام شد .

پس از الحاق هرات ، احمدشاه بابا به مشهد لشکر کشید و در تربت جام سپاه میر علم را درهم کوبید ، شاهرخ هم تسلیم شد و مشهد توسط احمدشاه بابا گشوده شد .

احمدشاه بابا به پاس نان و نمک نادر ، حکمرانی خراسان را دوباره با شاهرخ وا گذاشت .

شاهرخ که این بزرگ منشی را از امپراتور درانی دید ، این بیت را بر مهر خویش حک کرد :

«یافت از الطاف احمد پادشاه شاهرخ بر تخت شاهی تکیه گاه» ۱

نورالله لارودی ، مولف کتاب نادر پسر شمشیر در مورد فتح مشهد مینویسد :  
در گیر و دار کشمکش ها جعفر بیک نامی از سران کردهای خراسان با میرعالم سردسته تازیان همدست شده یوسفعلی را دستگیر نموده کشت و شاهرخ را به زندان انداخت ، ولی پس از چند روزی میان خود آنها نیز اختلافاتی پیش آمد و

منجر به کشته شدن جعفر بیک گردید و میرعالم چون جعفر بیک را از میان برداشت در مشهد به فرمانروایی پرداخت .

در این هنگام احمدخان ابدالی درانی که به پادشاهی افغانستان رسیده بود و بر سرتاسر خاک افغانستان دست یافت و چون از هرج و مرج دربار ایران و گرفتاری شاهرخ شاه آگاه شد با لشکری از افغانیان ابدالی بر خراسان تاخته نیروی میرعالم تازی را در بیرون مشهد سخت در هم شکست و میرعالم در این جنگ کشته شد .

سپس افغان ها مشهد را محاصره و پس از یک رشته زد و خورد های غیرمنظم آن جا را گرفتند ، احمدخان {شاه} پس از اینکه به مشهد درآمد شاهرخ را بر تخت نشانده از سران لشکری و کشوری پیمان گرفت که سر از فرمان شاهرخ نییچند و خود چند روزی در مشهد خستگی گرفته به افغانستان بازگشت . ۱

## فرامین احمدشاه بابا :

احمدشاه بابا پس از الحاق ولایت خراسان به خاک افغانستان طی چند سال سه فرمان مهم در مورد آستان قدس رضوی ، بارگاه حضرت امام رضا " رض " نواده حضرت محمد مصطفی " ص " پیامبر بزرگ اسلام صادر کرد :

فرمان اول در نخستین سال الحاق مشهد به امپراتوری درانی توسط اعلیحضرت احمدشاه درانی صادر شده و احمدشاه بابا با صدور این فرمان میرزا رضی را که پیش از این نیز ناظر آستان قدس بود در این سمت ابقا کرد :

### فرمان اول :

۱\_ متن فرمان اعلیحضرت احمد شاه درانی در تأیید نظارت میرزا رضی ناظر :

بسم الله خير الاسماء لا اله الا الله

بقاء لله – فرمان همایون شد آن که بنا بر اشفاق و الطاف بی پایان شاهنشاهی و عنایات و اعطاف بیکران حضرت/ ظل اللهی- درباره سیادت و نجابت و شرافت پناه، سلاله السادات و النجباء العظام، میرزا محمد رضی ناظر کار فیض آثار که در این وقت ذره ای از اشفاق و عنایات بلانهایات خاقانی شامل حال و کافل امانی و آمال مشارالیه شده/ از ابتدا چهار ماهه هذه السنة مبارکه ایت نیل مشارالیه را کماکان به رتبه رفیع المرتبه نظارت سرکار فیض آثار/ سرافراز و ممتاز بین الامثال و الاقران و محسود همگنان فرمودیم که چنانچه باید و شاید و از مراتب

کاردانی و اخلاص او سزد و آید به لوازم و مراسم امر مزبور و خصوصیات آن قیام و اقدام داشته، حسن خدمت/ و کاردانی و اخلاص خود را بیش از پیش منظور نظر آفتاب اثر اقدس نماید و در ملزومات و خصوصیات/ خدمت مزبوره به دستور سنوات قبل آنچه لازمه سعی و

اهتمام و دقت و کاردانی بوده باشد به عمل آورد/ و با عموم عمله و خدمه سرکار فیض آثار به نوعی سلوک ورزد که همگی از حسن سلوک و کاردانی/ او راضی و شاکر بوده، در کمال اطمینان و خاطر جمعی نهایت امیدواری در آن آستانه مقدسه متبرکه/ به دعاگویی دولت روزافزون اقدس مشغول باشند و حق النظاره را هر ساله به موجب طومار قرار/ داد، بازیافت و صرف معیشت خود نموده در کمال راستی و درست اعتقادی به خدمت مقرر و دعاگویی / دولت روزافزون قاهره مشغول باشد.

حفاظ و عمله و خدمه در سرکار فیض آثار، حسب المقرر، مشارالیه را ناظر بالاستقلال و الانفراد سرکار فیض آثار دانسته از سخن و صلاح

حسابی او که متعلق به خدمت مزبوره باشد تخلف و تجاوز ننمایند و اعزاز و احترام او را/ فراخور مرتبه او از لازم دانند. مستوفیان و لشکرنویسان عظام کرام صورت رقم مطاع را در دفاتر لازمه ثبت و ضبط حسب المقرر معمول و منظور داشته در عهده شناسند. فی 24 صفر سنه 1168.

## فرمان دوم :

اعلیحضرت احمدشاه بابا با صدور فرمان دوم خویش منصب وکالت آستان قدس رضوی را به میرزا علی رضا سپرد و به شرح وظایف وکیل و حیطة اختیارات او پرداخت :

۲\_ فرمان اعلیحضرت احمد شاه درّانی در تعیین وکیل آستان قدس رضوی و محدوده اختیارات و وظایف وی :

{سجع مهر:} الحکم لله، یا هو، یا فتاح، احمدشاه درّانی، 1165.

{طغرا:} اعوذ بالله تعالی شأنه، حکم همایون شد آنکه چون همواره

خواطر ملکوت ناظر نواب اشرف بدان متعلق است که آستانه مقدسه منوره مطهره علی بن موسی الرضا که اعظم امکانه و اشرف ابنیه است، کمال انتظام/ و رونق داشته باشد و درین وقت به عرض اقدس رسید که خدمت وکالت سرکار آستانه مقدسه منوره را به سلاله السادات، میرزا محمد صادق سرکشیک مفوض و مرجوع نموده اید و این خلاف/ ضابطه و مروت است که دو خدمت عمده به یک شخص داده شود و در حسن سرکارات باید شخص متوجه حسن منصبی باشد که به کمال زیور صلاح و سداد و راستی و درستی و امانت و دیانت و بی طعمی آراسته باشد و/ من جمیع الجهات خواطر نواب همایون با ما جمع باشد که به راستی و

درستی متوجه سرکار شده، نگذارد که بر ضعفا و عجزه منسوبان در توضیح و تقسیم وظایف تحمیلی واقع شود و هرگاه شخصی باشد که حقیقتاً از اخلاص/ پناهان بندگان اقدس باشد، البته به نحوی نمی ماند که به دو جای در چنین مکان شریفی جهت نواب اشرف حاصل شود، بناء علیه شمه {ای} از الطاف بی نهایت خسروانه و مرحمت بی غایت خدیوانه شامل/ حال عالی شأن سموالقدر و امکان، خلاصة الاشراف الاکرام و النجباء العظام، میرزا علی رضای ایشیک اقاسی باشی آستانه مقدسه منوره گردیده، منصب وکالت مزبور را با مبلغ یکصد تومان تبریزی/ نقد و مقدار پنجاه خروار غله مثالته به وزن تبریز موجب سالیانه و جیره، موافق طومار قرارداد از ابتداء هذه السنه قوی نیل در وجه او شفقت و مرحمت فرمودیم که هر ساله موجب و جیره خود را/ بلا قصور و انکسار و توضیح و تقسیم از نقد وجوهات سرکار بالتمام و الکمال به قبض خود باز یافت نموده صرف معیشت خود نماید و از روی راستی و درستی و بی طمعی متوجه امور متعلقه به سرکار فیض آثار/ شده، نحوی

نمایند که عندالخالق و الخلاق مرضی و {ناخوانا} باشد و دادوستد و عزل و نصب و نسق و نظام و امور زراعی و تنقیه قنوات و سایر امور متعلقه به سرکار را باید عالی جاه/ رفیع جایگاه، علامة العلمایی، افضل الفضلای، محمد شریف خان متولی، بدون اطلاع و استحضار آن عالی شأن رفیع مکان ننمایند و آنچه لازمه سعی و اهتمام باشد به جای آورده ساعتی/ و دقیقه ای کوتاهی ننموده، حسن خدمت و کاردانی خود را مورد عنایات خواطر خورشید مظاهر سازد. عالی جاه رفیع جایگاه، وکالت و شوکت پناه، امیرالامراء العظام/ نور محمد خان درّانی وکیل الدوله و سردار و عالی جاه رفیع جایگاه، عمدة الخوانین العظام، محمد حسین خان درّانی لزگی، حاکم دارالرفاه فراه و صاحب اختیار/ ممالک موضوعه خراسان و عالی جاه رفیع جایگاه، افضل العلماء، علامة العلماء، محمد شریف خان، متولی جلیل القدر و عالی شأنان سموالقدر و امکان ناظر و/ وزیر و مستوفی و سرکشیکان و باقی خدمه این آستان و عمال و عمله و تحویلداران و مباشرین آن سرکار عالی شأن سموالقدر و امکان، خلاصة الاشراف الدین/ و النجباء العظام،

مشارالیه را وکیل و صاحب اختیار بالانفراد و الاستقلال آن سرکار دانسته، کمال اعزاز و احترام و تبجیل و اکرام او را به جای آورده،/ از سخن حسابی او تخلف نورزیده، بدون خط و مهر و اطلاع و استحضار او در امور جزئی و کلی آن

سرکار دخل و تصرف نمایند و امور وکالت را /مختص عالی شأن مومی الیه دانسته، احدی را شریک و سهم ندانند و باید آن عالی شأن مومی الیه یک نفر را محرر راست قلمی که به امانت و دیانت /آراسته باشد تعیین نموده، سررشته مشخص منقحی مضبوطی بر جزئی و کلی دادوستد و معاملات آن سرکار بلاقصور و انکسار از نقد وجوهات عاید او سازد و هر ساله

مواجب و جیره / مشارالیه را به دستور استمرار موافق محرران آن سرکار بلاقصور و انکسار از نقد وجوهات عاید او سازند که ان شاءالله تعالی بعد از پنج شش ماه/ دیگر، آن عالی شأن مشارالیه را به اردوی معلی طلبیده باید کمال استحضار بر چگونگی مداخل و مخارج و دادوستد معاملات آن سرکار به هم رسانیده/ باشد که از هر جمع آوری حاصل آن، سرکار کمال سعی و اهتمام نموده در/ توزیع و تقسیم حیف و میلی بر احدی واقع نشود و نوعی با خدمه و منسوبین و عمال و مباشرین آن سرکار سلوک نماید که از حسن سلوک او راضی و شاکر/ باشند و خدمت ایشیک آقاسی باشی گری که با عالی شأن مشارالیه بوده مع جیره و مواجب به دستور استمرار که در وجه آن عالی شأن مقرر بوده دانسته به شرافت /و نجابت پناه سلاله النجبایی میرزا ابوالحسن ولد عالی شأن مشارالیه شفقت و مرحمت فرمودیم و مادامی که شرافت و نجابت پناه مزبور به مرتبه رشد و کمال رسد، آن عالی شأن/ باید که در خصوص خدمت مزبوره نایبی به جهت او تعیین کند که به تقدیم ملزومات خدمت مزبور قیام نموده دقیقه {ای} از دقایق مهمات متعلقه امر مزبور را نامرعی نگذارد که در این باب /مسامحه و تعطیلی به منصفه ظهور نرسد و در هر باب به نحو مقرر معمول داشته از فرموده تخلف نورزند. مستوفیان عظام کرام صورت رقم مبارک/ مطاع را دفاتر خلود ثبت و از

جوانبحسب المقرر معمول و قدغن دانسته در عهده شناسند. تحریراً فی شهر  
رجب المرجب سنه 1170.

{پشت سند:}

- 1- مهر چهارگوش: {—}
- 2- {مهر چهارگوش:} افوض امری الی الله عبده گل محمد، 1168.
- 3- {مهر بیضی:} لا اله الا الله، الملك الحق المبين، عبده یاقوت.
- 4- {مهر چهارگوش:} عبده سعادت.

### فرمان سوم :

شهریار بزرگ با صدور سومین فرمان خویش ، ملا محمد شریف را در سمت خویش ابقا کرد :

۳\_ فرمان اعلیحضرت احمد شاه درانی در خصوص ابقای ملا محمد شریف خان بر مسند تولیت آستان قدس

بسم الله خير الاسماء

بسم الله الرحمن الرحيم

{مهر:} الحكم لله، يا هو احمد شاه درّانی، يا فتاح، 1165

{طغرا:} الحكم لله، فرمان همایون شد. آن که عالی جاه رفیع جایگاه اخلاص و عقیدت دستگاه، اعلم العلمای و افضل /الفضلائی ملا محمد شریف خان متولی آستانه مقدسه منوره عرش درجه، به اشفاق بی غایات شاهنشاهی و /الطاف بی نهایت حضرت ظل اللهی سرافراز گشته، بداند،

عریضه که درین وقت به خصوص اخلاص و / دعاگویی دوام دولت ابد مدت و غیرها، سواد را که قلمی و انفاذ حضور لامع النور نموده بود رسید، و / مضامین آن، حالی روی عالم آرای جهانگشای اقدس گردید. لهذا امر و مقرر فرمودیم که در هر باب خاطر /جمع بوده در اوقات فرایض حسنه و سایر اوقات به دعای دوام دولت لایزال اشتغال نماید و /خدمه و مجاورین آن آستان سدره بنیان را نیز مشغول دعاگویی اقدس سازد و خود را معاف ندارد /و قدغن لازم دانسته در

عہدہ شناسند. تحریراً 8 شہر ربیع الاول سنہ 1171.

{پشت سند:} {مہربیضی} لا الہ الا اللہ الملک الحق المبین. امان اللہ.

نوشتہ شد.

محمد یوسف بن علی رضا، 1161، ثبت شد.

الراجی الی اللہ عبدہ محمد ہاشم. نوشتہ شد.

بندہ غلام بارگاہ شاہ در دران آصف ولیخان.

لا الہ الا اللہ الملک الحق المبین، عبدہ کل محمد.

لا الہ الا اللہ الملک الحق المبین، عبدہ یاقوت، صحیح است.

عبدہ سعادت، 1170 ہ.ق.

محمود الحسینی، سنہ 1173 {مرصع} شد.

قلمی شد. الشکر لله فی امان اللہ.

{حاشیہ} از قرار حکم اقدس. ۱

۱\_ فرامین احمدشاه درانی مرتبط با آستان قدس رضوی ، بانو زہرا فاطمی مقدم

{فرامین احمدشاه بابا اکنون در مرکز اسناد آستان قدس رضوی نگہداری میشود}

## لشکرکشی نافر جام به نیشابور :

پس از فتح مشهد احمدشاه بابا به نیشابور لشکر کشید ، حکمران نیشابور جعفر خان بیات به سختی مقاومت کرد ، از سوی دیگر در قندهار توطئه ای در حال شکل گیری بود و همین امر احمدشاه بابا را وادار کرد که دوباره به قندهار برگردد و توطئه چینان را به سزای اعمال شان برساند .

شهریار پس از سرکوب توطئه گران به پنجاب لشکر کشید ولی کار به مصالحه انجامید .

## فتح نیشابور:

در بهار سال ۱۷۵۰ احمدشاه بابا بار دیگر به نیشابور لشکرکشی کرد ، عباس قلی بیات در جنگ اسیر و نیشابور فتح شد ، احمدشاه بابا شجاعت عباس قلی را ستود و او را به عنوان حکمران نیشابور برگزید .

پس از فتح نیشابور احمدشاه بابا عازم کشور شد ، در هرات خبر تاخت و تاز دوباره میر علم خان خزینه در مشهد به او رسید ، احمدشاه بابا ناگزیر شد که دوباره به مشهد لشکر بکشد و پس از گوشمالی میر علم امور را دوباره شاهرخ بسپارد .

## لشکر کشی به پنجاب :

احمدشاه بابا در سال ۱۷۵۱ با سپاهی گران عازم پنجاب شد ، میرمنو هم سپاهی به فرماندهی گوره مل برای نبرد با شهریار فرستاد ، گوره مل در شاهدره با سپاه شهریاری روبرو شد ، سپاه لاهور در این جنگ شکست سختی خورد و گوره مل کشته شد ، سپاهیان هم فرار کردند و خودشان را به لاهور رساندند .

میرمنو که میدانست از پس شهریار افغانستان بر نمی آید شخصا با تعدادی از بزرگان به حضور شهریار درانی شرفیاب شد .

مولف تاریخ درانیان در مورد دیدار شهریار و میرمنو مینویسد :

احمدشاه بر سبیل مطابیت از او سوال کرد که اگر تو مرا دستگیر کرده بودی آیا با من چه معامله میکردی ؟

میرمنو جواب داد که من سر تو را جدا نموده نزد پادشاه خود میفرستادم .

احمدشاه گفت : اکنون که خداوند مرا بر تو غالب ساخته و زمام اختیارت به قبضه اختیار من نهاده است با تو چه معامله نمایم و از معادات و مجاملت و عفو و عقوبت کدام یک را اختیار کنم ؟

جواب معروض داشت که امروز در قلمرو دل ، دست دست توست ، مسلم است که بر تن و جان من پادشاهی و به هرچه اراده کنی فرمانروا ، اگر رحمت و

مروت پیشه خودسازی چنان که عادت کرام است مرا عفو خواهی کرد و بدین صفت جمیل ، اجر جزیل خواهی یافت و چنانچه جور و اعتساف بر خود پسندی چنان که شیمت جابران است ، ریشه عمر مرا به تیشه جفا از پا در خواهی

آورد . ۱

شهریار صراحت لهجه و شجاعت میرمنو را پسندید و به او اسبی خاص با لجام طلا و شمشیری جواهرنشان عطا کرد .

میرمنو در سمت حکمرانی پنجاب ابقا شد و خواجه عبدالله هم که با سپاهی از سوی شهریار مامور فتح کشمیر شده بود وظیفه اش را به خوبی انجام داد و پس از فتح کشمیر ، از سوی شهریار بزرگ به عنوان حکمران جدید کشمیر منسوب شد .

و به این صورت ولایت های کشمیر ، پنجاب ، ملتان و سند هم ضمیمه امپراتوری بزرگ درانی شدند .

## لشکرکشی مجدد به پنجاب :

در سال ۱۷۵۳ میرمنو ، حکمران پنجاب فوت کرد و احمدشاه بابا حکمرانی پنجاب را به پسر کوچک او محمد امین واگذار کرد ، از آنجا که او هنوز به سن بلوغ نرسیده بود مادر او مغلانی بیگم به نیابت او زمام امور را به دست گرفت . ادینه بیگم از فرصت استفاده کرد و با حمایت صدراعظم هند به پنجاب لشکر کشید ، مغلانی بیگم مراتب را به اطلاع شهریار رسانید . سکهیجون مستوفی کشمیر هم با استفاده از فرصت خواجه عبدالله والی آن ولایت را به قتل رساند و به نام دولت دهلی خودش به جای او نشست . احمدشاه بابا به سرعت به پنجاب لشکر کشید ، ادینه بیگم فرار را بر قرار ترجیح داد ، کشمیر هم مجددا فتح و سکهیجون دستگیر و زندانی شد . پادشاه هند سپاهی به فرماندهی نجیب الله برای نبرد با لشکر شهریار فرستاد اما نجیب الله و سپاهش به سپاه شهریار پیوستند .

شهریار رو به دهلی نهاد و با استقبال شاهنشاه هند و صدراعظم وی وارد دهلی شد ، پس از ورود به دهلی ، شهریار سپاهی به فرماندهی جهان خان برای سرکوب مخالفان دولت هند گسیل کرد و غازی الدین را برای جمع آوری مالیات فرستاد .

احمدشاه بابا نظام الدوله را به وزارت دربار هند و نجیب الله یوسف زائی را به سپهسالاری هند منسوب کرد و بازگشت .

## شورش بزرگ پنجاب :

در سال ۱۷۵۸ مردم پنجاب بخاطر ستم و سختگیری های سرداران ابدالی سر به شورش برداشتند ، سیک ها هم به شورشیان پیوستند و رهبری آنان را در دست گرفتند ، و اما سیک ها :

بنیان گذار آیین سیک ، شخصی به نام گورونانک بود ، نانک با تلفیق اسلام و مذهب هندو آیین جدیدی را به وجود آورد .

سیک ها در ابتدا مردم آرامی بودند اما پس از آنکه آرجون سینگ ، گروهی پنجم آنها در زیر شکنجه هایی که توسط جهانگیر شاه فرزند و جانشین جلال الدین محمد اکبر بر او اعمال شد درگذشت ، سیک ها هم به اسلحه روی آوردند ، گوروی ششم آنها ، سیک ها را به صورت یک جامعه جنگی درآورد و از آن زمان به بعد مبارزه سیک ها با دولت های مختلف هند شروع شد .  
آخرین پیشوای سیک ها گوویند سینگ نام داشت و سیک ها را به یک نیروی توانمند نظامی مبدل کرد . ۱

پس از درگذشت اورنگزیب دور جدید نبردهای سیک ها بر علیه دولت بابری آغاز شد ، سیک ها بر علیه دولت هند شورشی به راه انداختند ولی سرکوب شدند با وجود آن سیک ها آرام آرام در پنجاب به قدرت خود افزودند .  
برگردیم به شورش پنجاب ،

غازی الدین که بخاطر عزل شدن کینه سختی از شهریار به دل گرفته بود به حمایت شورشیان پرداخت ، دولت رو به زوال هند نتوانست این شورش را سرکوب کند ، دهلی سقوط کرد و نجیب الله سپهسالار به جانب سهارپور گریخت . کم کم دامنه شورش وسعت گرفت و راجپوت ها و ماراتاها { مرهته ها } هم به آن پیوستند .

ادینه بیگ و سیک ها در جلندر تعداد بیشماری از افغان ها را از تیغ گذراندند ، شورشیان به فرماندهی راگونات رائو به سرهند حمله بردند و قوای مستقر در آنجا را تار و مار کردند .

پس از سرهند شورشیان به لاهور حمله کردند شاهزاده تیمور و سردار جهان خان نتوانستند مقاومت کنند و ناگزیر عقب نشینی کردند و در اتک منتظر شهریار ماندند .

### راجپوت ها :

راجپوت ها از شجاع ترین جنگجویان جهان به شمار میرفتند ، وقتی نظامیان راجپوت لباس زرد میپوشیدند و به جنگ میرفتند به این معنی بود که یا پیروز میشوند و یا زنده بر نمیگردند . ۱

پیوستن راجپوت ها به شورشیان کار را بر سپاهیان افغان سخت کرد ، اما نظامیان افغان در نبردهای بعدی نشان دادند که برای راجپوت ها و مرهته ها حریف قابلی هستند .

## ماراتاهای :

ماراتاهای ده سال قبل از شورش پنجاب در جنوب هند آرام آرام قدرت شان را توسعه داده و آهسته آهسته یک امپراتوری را به وجود آورده بودند .

در زمان سلطنت شاه جهان ، یکی از روسای ماراتاهای به نام شاهجی بهونسلا شورش را برپا کرده بود .

شیواجی پسر شاهجی از نوزده سالگی ریاست یک گروه راهزنان را به عهده داشت ، او توانست یک دژ نزدیک شهر پونا را تصرف کند ، پس از آن شیواجی دژها و قلعه های نظامی زیادی را مسخر کرد ، اورنگزیب او را به دربار دعوت کرد ولی نپذیرفت و مدتی بعد دستگیر و زندانی شد ، شیواجی از زندان فرار کرد و اورنگزیب نتوانست با بخشیدن لقب راجه هم شیواجی را از جنگ هایش بازدارد ، شیواجی از ماموران مغول هم باج میگرفت .  
در سال ۱۹۷۴ شیواجی در ری گره تاج گذاری کرد و شش سال بعد درگذشت .  
سمباجی پسر شیواجی توسط مغول ها دستگیر و کشته شد .

ماراتاهای روز به روز به قدرت خود می افزودند و دولت رو به زوال و پوسیده هند هم ناگزیر آنها را تحمل میکرد .

کم کم ماراتاهای هند مرکزی ، گجرات و مالوا را هم تصرف کردند .

نخست وزیر آنها پیشوا نامیده میشد و قدرت اصلی در دست او بود .۱

از اصل داستان دور نشویم ، شورشیان بیشتر مناطق تحت تصرف امپراتوری درانی در هند را مسخر کردند ،

اوده تنها جایی بود که هنوز سقوط نکرده بود ، ماراتاهای به عنوان آخرین هدف اوده را مورد هجوم قرار دادند .

## شورش نصیرخان بلوچ :

در گیر و دار شورش پنجاب نصیر خان بلوچ حکمران بلوچستان اعلان استقلال کرد و سپاه اعزامی شهریار به فرماندهی شاه ولی خان صدر اعظم را شکست داد ، نصیر خان برادر حاجی خان بلوچ حکمران بلوچستان بود که در توطئه لقمان خان برای براندازی دولت شهریار شرکت کرده بود و به همین خاطر از سوی شهریار برکنار و نصیر خان به جای او منسوب شده بود .

شهریار بزرگ شخصا به بلوچستان لشکر کشید ، نصیرخان شکست خورد و به قلعه قلات پناه برد ، شهریار در پی او به قلات رسید و قلعه را محاصره کرد . نصیرخان که راه گریزی نداشت تقاضای عفو کرد ، وعده سپرد که دیگر به شهریار خیانت نخواهد کرد و شاه ولی خان هم او را شفاعت کرد . شهریار به حرمت دوستی دیرینه و خطری که از جانب شرق احساس میکرد نصیرخان را بخشید .

## نبرد پانی پت :

پس از آنکه خاطر شهریار بزرگ از جانب نصیرخان آسوده شد ، سپاهی به فرماندهی نورالدین خان به وزیر آباد فرستاد ، نورالدین در آنجا منتظر دستور بعدی شهریار ماند ، شهریار به قندهار رفت و با سی هزار سپاهی تازه نفس رهسپار پشاور شد ، شاهزاده تیمورشاه و سپهسالار جهان خان هم که در اтак بودند به شهریار ملحق شدند .

سابا حاکم و فرمانده نیروهای مرهته در پنجاب با شنیدن خبر لشکرکشی شهریار پنجاب را رها کرد و با سپاه تحت فرمانش به سهانپور عقب کشید . شهریار از راه قطب دره دریا را عبور کرد و راه سهانپور را در پیش گرفت ، در آنجا نجیب الله و سرداران روهیله افغان هم با ده هزار سپاهی به شهریار پیوستند ، شهریار راه دهلی را پیش گرفت ، در حوالی دهلی سندیا دلاور قشون ماراتا با سپاهی به سپاه پیشدار که شاهزاده تیمورشاه و سپهسالار جهان خان آن را فرماندهی میکردند حمله کرد ، شهریار به سرعت خودش را به میدان نبرد رساند ، سندیا و جمع کثیری از نیروهایش کشته شدند و بقیه سپاه فرار کردند . شهریار سپاهی به فرماندهی شاه پسند خان برای تار و مار کردن سپاه هولکر فرستاد ، شاه پسند خان شبانه عازم این ماموریت شد و شب دیگر پس از عبور از جمنا به اردوگاه هولکر شبیخون زد ، هولکر و چندصد تن از افرادش به زحمت توانستند از معركة جان سالم به در ببرند . پس از مدتی ۲۰ هزار نیروی کمکی هم از قندهار ، اوده و فرخ آباد رسیدند ، بالاجی بالا پیشوای ماراتاها فرمان بسیج عمومی را صادر کرد ، همچنان از روسای راجپوت خواست که به او ملحق بشوند ، پس از چهار ماه سپاه عظیمی متشکل از ۱۳۰ هزار سواره نظام و ۷۰ هزار پیاده تشکیل شد ، بالاجی فرماندهی سپاه را به برادرش سداشیو سپرد .

## سقوط دهلی ، فاجعه گنجپوره :

سپاه ماراها با استفاده از نبود شهریار ، دهلی را فتح کرد ، قلعه نظامی گنجپوره هم سقوط کرد و مدافع آن عبدالصمد ممن زائی به همراه تمامی افرادش کشته شدند .

هنگامی که خبر حمله سپاه ماراها به شهریار درانی رسید از خشم به خود پیچید و برای تار و مار کردن سپاه ماراها به سوی گنجپور حرکت کرد ، در قصبه پاکپت به شهریار اطلاع دادند که هیچکدام از سرداران افغان از مهلکه گنجپور جان سالم به در نبرده اند ، این خبر بر خشم شهریار افزود ، اما آب جمنا همچنان خروشان بود و قایق و کشتی هم کم پیدا .

شهریار به لب آب آمد ، تیری از ترکش بیرون آورد و آیاتی از کلام الله مجید را بر آن تلاوت کرد و به رود انداخت ، آنگاه فرمان داد که همه به آب بزنند . ۱ . شهریار و سپاهش از جمنا عبور کردند و با تحمل تلفات زیادی از آب گذشتند ، سپاه ماراها میدان پانی پت را برای روبرو شدن با سپاه شهریار مناسب دانستند و به آنجا رفتند ، شهریار هم خودش را به پانی پت رساند و در آنجا اردوگاه برپا کرد .

شهریار خطوط ارتباط و آذوقه رسانی دشمن را قطع کرد و شاه پسند خان را با چهار هزار سواره تحت فرمانش برای نبرد با سپاه جلودار دشمن فرستاد ، شاه پسند خان و سربازانش با وجود قلت ، با رشادت تمام جنگیدند و شکست سختی به دشمن وارد کردند .

پس از گذشت چند ماه ، نبرد سهمگینی میان سپاه درانی و سپاه ماراها شروع شد ، سپاه ماراها بخاطر کثرت سپاه درانی را تا یک قدمی شکست پیش برد اما شهریار از نبوغ نظامی خود استفاده کرد و فرمان داد که دوازده هزار سواره نظام روپین

تن او در دوازده صف یکی پس از دیگر به سوی دشمن بتازند و قلب سپاه دشمن را زیر آتش قرار بدهند ، فرمان شهریار انجام شد و به کشته شدن جمع کثیری از سپاه دشمن منجمله پسر پیشوا و تعدادی از افسران او انجامید .

بالاخره سرداران بزرگ سپاه دشمن مانند هولکر و ماجی سندیا فرار کردند و ماراتاها با وجود رشادتی که به خرج دادند شکست سخت خوردند و پراکنده شدند .

شهریار پیروزمندانه به دهلی بازگشت ، به جای عالمگیر که در جریان شورش توسط غازی الدین به قتل رسیده بود فرزندش عالی گوهر را بر تخت سلطنت نشاند .

وزارت عالی گوهر را به نواب شجاع الدوله سپرد و نجیب الله افغان را به عنوان سپهسالار هند تعیین کرد و به کشور برگشت .

## فرمان پیامبر " ص " :

پس از بازگشت شهریار سیک های پنجاب به فرماندهی جیسا سینگ دوباره سر به شورش برداشتند ، امرتسر را به عنوان مرکز انتخاب کردند و به لاهور هجوم بردند و پس از تسخیر لاهور حکمران لاهور را در قصبه کوت محاصره کردند .

شهریار به سرعت خودش را به پنجاب رساند و شورشیان را به سختی سرکوب کرد .

مولف تاریخ درانیان در این مورد مینویسد :

گویند شبی از شب ها احمدشاه درانی آنگاه که در بستر استراحت غنوده بود و خواب راحت او را ربوده نگاه نیمه شب مثل کسی که خوابی پریشان دیده یا گوش دلش از هاتف غیبی چیزی شنیده باشد سراسیمه از خواب برجسته اسب خواست و سوار شد و سیصد نفر غلامان خاصه خویش را که به رسم قراولی و پاسبانی پیوسته حاضر آستان او بودند برداشته بی طنطنه شاهی و حشمت سپاهی متوجه هندوستان گردید و همین قدر هنگام حرکت به چند نفر از نقبای خود فرمود که به شاه ولی خان اشرف الوزرا اطلاع دهید که به قصد جهاد عازم بلاد هندوستان میباشیم ، باید آن دستور معظم علی الفور به تهیه سپاه و تدارک راه پرداخته عنقریب به موکب ما ملحق شود .

چون این خبر به شاه ولی خان وزیر رسید کمال حیرت و تعجب به وی دست داده ساعتی در بحر اندیشه و فکرت فرو رفت که آیا شهریار روشن ضمیر در عالم واقعه چه دیده و از سروش غیبی چه شنیده که زمان قرار و شکبیش از دست رفته . . .

بالجمله از آنجا که وزیر مردی صائب تدبیر و به امور ملک نهایت خبیر بود و

در قبض و بسط مهام ، دانش و ربط داشت فوراً پنجاه ، شصت ظعرا فرمان بدین مضمون نوشته برای سرداران حول و حوش قندهار ارسال داشت . . .

احمدشاه چون به ایلغار حرکت می کرد و دمی نمی آسود زمانی نگذشت که داخل خاک هندوستان شده از رود سند و جهلم و غیره عبور کرد و خود را به نواحی لاهور رسانید ، تا آن وقت در رکاب احمدشاه زیاده از ده دوازده نفر سوار و جمعیت سپاهی نبود .

همین که خبر رسیدن احمدشاه درانی به سمع جمع طایفه سنک رسید ، زمام صبر و ثباتشان از دست شده قلعه مزبور را گذارده و رو به فرار نهادند . محصورین قلعه چون از عزیمت احمدشاه بدان صوب بی خبر بودند تفرق و فرار طایفه سنک را از گرد حصار بی وجود باعث و موجبی حمل بر خدیعت آن قوم غدراندیش کرده چنین نزد خویش تصور نمودند که آنها خواسته اند مسلمین را بدین تقریب ، فریب داده تا محصورین ایمن شده ، ابواب قلعه را بگشایند . . . این بود که جرئت خروج از قلعه را نداشتند تا این که کم کم به واسطه بعضی عیون و جواسیس معلوم ساخته و مطمئن شدند

که از طایفه سنک اثری در آن حول و حوش باقی نمانده و معلوم نیست که به کدام سمت فرار کرده اند ولیک در دو فرسنگی این قلعه شخصی به صورت نیکبختی رو به قبله نشسته است ، به عادت سلاطین چهار جیقه بر سر خود زده که از حرکت هوا ، جیقه های او چون دل بداندیشان لرزان است و ده ، دوازده نفر دیگر هم اندکی دورتر صف بسته با کمال ادب تفنگ ها به دست در مقابل وی ایستاده اند .

سردار قلعه چون این خبر شنید به فراست دریافت که این شخص حامی دین مبین است و شهریار با عز و تمکین ، که از جانب قندهار به حمایت مسلمین این دیار و استخلاص محصورین این حصار قدم رنجه ساخته و از فرط غیرت ، این راه دور را دو اسبه تاخته است ، چه آثار که بیان می نمایند مخصوص ره شهریار با

اقتدار درانی است .

پس از آن چند تن از خواص خود را برداشته با تحف و هدایای بسیار ، موکب درانی را استقبال نمود ، همین که نزدیک شد دید فی الحقیقه شاه درانی است که تکیه بر سریر شاهی داده و قریب دویست نفر سپاهی در حضرتش ایستاده اند . فوراً مستقبلین از مراکب به زیر آمده در پیشگاه شاهی نماز و تعظیم بردند و هدایای خود را تقدیم کردند و به داب ادب خویش گرد پادشاه گردیدند و معروض داشتند که ساعتی قبل از آنکه موکب شهریاری تشریف قدوم بدین مرز و بوم ارزانی دارد بیست هزار نفر از طایفه سنک ما را حصار داده و کار را بر ما تنگ کرده بودند به مجرد استماع خبر وصول رایت ماه پیکر و ورود جنود شهریار انجم حشر ، پا از سر نشناخته رو به فرار نهادند و چنان معدوم الاثر شدند که گویا هرگز از مادر نزادند اما چون زمانی نگذشته یقین است که هنوز چندان مسافتی طی ننموده اند ، بنابر این مصلحت دید بندگان آن است که موکب ظفر شهریاری خود را به ظاهر حصار برسانند که مبادا آسیبی از آن قوم به وجود مبارک برسد .

احمدشاه فرمود که ما در همین جا توقف خواهیم نمود و به هیچ وجه بیم و هراسی از این صعالیک در خاطر نداریم .

در این اثنا اهالی قلعه دیدند که کتائب شاه درانی چون کواکب آسمانی دسته دسته از ساحت دشت طلوع میکنند و سواران خصم افکن و غلامان صف شکن پی در پی میرسند .

از آن پس تا نزدیک غروب آفتاب شاه ولی خان وزیر نیز به لشکرگاه ملحق گردیده تا شباهنگام قریب سه هزار نفر جمعیت حاضر و مجتمع شدند . احمدشاه فرمان داد تا خرگاه سلطنتی را در همانجا افراشتند و آن شب تا صبح دسته دسته سپاه افغانستان از راه میرسیدند چون بامداد شد عساکر حاضره را شمار کرده شش هزار تن از مردان کار به موکب شهریار پیوسته بود . چند نفر جاسوس برای تفحص و کشف حال طایفه سنک به اطراف و نواحی آن

دشت گسیل شد .

در این بین شاه ولی خان وزیر موقعی به دست آورده معروض داشت که حضرت شهریار را همواره بخت جوان باد و اقبال و ظفر همعنان ، این عزیمت نابهنگام شهریار بی اعداد لشکر و تهیه سفر به صوب مملکت دشمن البته بی دقایق حکمت و دواعی مصلحت نبوده اما چون سرّ آن بر خاکسار مستور است و دانشم از ادراک اسرار دولت و عزائم ضمیر الهام پذیر سلطنت قاصر و دور ، لهذا مستدعی چنانم که حقیقت آن را به لفظ درر بار مکشوف فرمایند تا از این اندیشه فارغ شوم .

شاه درانی فرمود که در آن شب حرکت ، چون نیمی از شب گذشت و خواب راحت مرا در ربود در عالم رویا دیدم که زیارت جمال خورشید مثال و شرف حضور ساطع النور حضرت ختمی مرتبت (ص) مرا نصیب شده ، آن شهسوار میدان وجود به من فرمود :

ای احمد ، ما تو را برگزیدیم ، اینک به تعجیل برخیز و جانب مملکت پنجاب روانه شو که طایفه سنک ، مسلمانان چنداله را مستاصل ساخته اند و روزی چند است که در بند محاصره انداخته .

من فوراً از خواب بیدار شده و تاخیر امر حضرت رسول اکرم \_ صل الله علیه و آله و سلم \_ را لحظه ای جایز ندیدم و از تشریف این عنایت نهایت سربلند و شکر گزار گردیده سجده شکر الهی به جای آوردم که لایق خدمت دین مبین شدم و منظور رحمت سید المرسلین ، و از آن ترسیدم که اگر روزی دو به قصد بسیج سفر و تهیه لشکر درنگ کنم کار مسلمین این ملک به تباهی انجامد و من در درگاه الهی و حضرت رسالت پناهی بزه مند گردم ، این بود که همان ساعت ترا آن پیام فرستاده و خود رو به راه نهادم . ۱

## بیماری شهریار ، آخرین سفر به پنجاب :

پس از سرکوب شورش سیک ها ، شهریار به قندهار بازگشت ، در این سفر او به شدت بیمار شد و تا سال ۱۷۶۷ نتوانست لشکرکشی کند .

سیک ها از نبود شهریار و حال نامساعد او استفاده کردند و بار دیگر لوای شورش برافراشتند ، پنجاب و سرهند مورد هجوم آنها قرار گرفتند و حتی دهلی هم با خطر سقوط مواجه شد ، مرهته ها و جت ها هم به شورشیان سیک پیوستند .

شهریار در سال ۱۷۶۷ برای سرکوب آنان وارد عمل شد ، شورشیان به سختی سرکوب و پراکنده شدند

## آخرین سفر شهریار :

در سال ۱۷۶۹ شهریار برای پایان بخشیدن به غائله خراسان که بخاطر جدال نصرالله میرزا و نادر میرزا بر سر قدرت به وجود آمده بود به مشهد لشکر کشید ، نصرالله میرزا در شهر مشهد به مقاومت پرداخت ولی کاری از پیش نبرد و تسلیم شد ، علیمردان خان هم که سر به نافرمانی برداشته بود در جنگ با نصیرخان بلوچ که از سوی شهریار برای نبرد با او فرستاده شده بود کشته شد . شهریار در سال ۱۷۷۰ به قندهار بازگشت و سه سال بعد در ۵۰ سالگی در کوه توبه دار فانی را وداع گفت .

## سلطنت تیمورشاه :

چرخ می آرد طلا و نقره از خورشید و ماه

تا زند بر چهره نقش سکه تیمورشاه

احمدشاه بابا قبل از مرگ تیمورشاه را به عنوان ولیعهد برگزید ، پس از وفات پدر ، تیمور سپاهی تشکیل داد و با پشتیبانی مردم مدعی دیگر سلطنت یعنی شاهزاده سلیمان را که با حمایت پدر زنش وزیر شاه ولی خان اعلام سلطنت کرده بود کنار زد و بر تخت سلطنت درانی تکیه زد ، شاه ولی خان و فرزندانش هم به فرمان تیمور به قتل رسیدند .

تیمورشاه در نخستین سال جلوس خود پایتخت را از قندهار به کابل منتقل کرد ، او با فئودال ها سرسازگاری نداشت و آنها هم بخاطر کشتن شاه ولی خان از او دل خوشی نداشتند ، بنابراین توطئه ای را برای کشتن تیمورشاه تدارک دیدند . توطئه گران عبدالخالق متنفذ ثروتمندی که مالیات سند را در اجاره داشت برگزیدند و با او به عنوان پادشاه بیعت کردند . شورشیان قندهار را تصرف کردند و بعد با ۲۵ هزار سپاهی به کابل لشکر کشیدند .

تیمورشاه مدتی قبل سپاهی را برای سرکوب قباد خان والی نافرمان بلخ فرستاده بود و با کمبود نیرو مواجه بود با وجود آن شخصا با ده هزار سرباز و توپخانه ای قوی به پیشواز آنان آمد و در منطقه شش گاو راه را بر آنان بست ،

شورشیان شکست سختی خوردند ، عبدالخالق دستگیر و چشمانش را از حلیه بصر عاری ساختند ، اموال تعدادی از خان ها هم مصادره شد . مدتی بعد توطئه دیگری بر علیه تیمورشاه شکل گرفت و مدعی دیگر سلطنت ، شهریار را تا یک قدمی مرگ پیش برد .

## توطئه فیض الله خان :

فیض الله خان یکی از فنودال های بزرگ پشاور بود که ریاست عشیره خلیل را هم به عهده داشت ، کم کم هوای سلطنت بر سر او افتاد ، یاقوت خان خواجه سرا و چند تن از سرداران تیمور هم با او موافقت کردند ، یاقوت خان به او وعده سپرده بود که :

من درب قلعه را برای تو گشوده و به خوابگاه پادشاهی دلالت خواهم نمود و از مطبخ سلطنتی نیز تو و همراهان تو را پلو و انواع طعام خواهم خورانی ، و به همین عهد و پیمان تو خود را به خوابگاه شهریار رسانیده ، کار او را

تمام کن . ۱

میا محمد پیرزاده فرزند شیخ عمر از ساکنان قصبه چکنا هم در این توطئه دست داشت ، توطئه چینان به حضور شهریار مشرف شدند و به دروغ گفتند که جمعی از طایفه سیگ در پنجاب اجتماع کرده اند و قصد شورش دارند و از پادشاه خواستند که اجازه بدهد آنها لشکری مهیا کنند و برای نبرد با سیک ها بفرستند ، پادشاه اجازه داد و فیض الله خان به سرعت دست به کار شده و سپاهی بیست و پنج هزار نفری تشکیل داد و منتظر موقع مناسب ماند .

در یکی از روزهای زمستان هنگامی که تیمورشاه به پشاور آمده بود و در بالاحصار استراحت میکرد ، فیض الله با سپاهی که تشکیل داده بود به بهانه دیدار با پادشاه وارد بالاحصار شد و فرمان کشتار را صادر کرد ، نبرد شدیدی میان سپاه فیض الله و محافظان پادشاه در گرفت ، بانوان حرم تیمورشاه را از خواب بیدار کردند ، تیمور به وسیله نردبان خودش را به قبه عمارت رساند و نردبان را هم

بالا کشید و فرمان احضار گارد پادشاهی را احضار کرد ، نیروهای گارد خودشان را به سرعت به بالاحصار رساندند ،

از آنجا که شورشیان همه عمامه داشتند شهریار فرمان داد که به هیچ عمامه به سری رحم نکنند ، در میانه نبرد جمع کثیری از علمای پشاور هم بخاطر داشتن عمامه به قتل رسیدند .

در بحبوحه نبرد امیرخان جوانشیر حکمران کشمیر که سر از اطاعت تیمورشاه پیچیده بود و تیمورشاه پس از لشکرکشی های فراوان و هزینه بسیار موفق شده بود او را دستگیر و زندانی کند پای در زنجیر از محبس بیرون آمد ، شمشیری به دست گرفت و مانند شیری خشمگین بر شورشیان حمله برد و از کشته ، پشته ساخت . ۱

شورشیان به سختی شکست خوردند و به استثنای مجروحان ، شش هزار کشته برجا گذاشتند .

فیض الله خان خلیل و فرزندان او دستگیر شدند و به فرمان تیمورشاه از دم تیغ گذشتند ، یاقوت خان خواجه سرا هم با زجر بسیار به قتل رسید .

## نبرد با سیک ها :

در سال ۱۷۸۱ سیک ها به ملتان هجوم بردند و آنجا را فتح کردند ، پس از تسخیر ملتان ، شورشیان تصمیم گرفتند که به دیره اسماعیل خان ، غازی خان و بقیه مناطق سند حمله کنند .

تیمورشاه برای اتمام حجت سردار حاجی علی خان را به ملتان فرستاد ، سردار حاجی علی از آنان خواست که به شورش خاتمه دهند و متفرق شوند . شورشیان فرستاده شهریار را به گلوله بستند و زبان به لاف و گزاف گشودند : پادشاه ما را تهدید میکند و به حشمت و سپاه خویش میترساند ، حال آنکه ما میخواهیم دمار از روزگار او برآریم . ۱

این خبر توسط همراهان حاجی علی خان به شهریار رسید ، تیمورشاه برآشفت و هجده هزار سپاهی کارآموده درانی ، مغول ، یوسف زایی و قزلباش را به فرماندهی زنگی خان درانی برای تار و مار کردن شورشیان فرستاد و فرمان داد که احدی از آنان را زنده نگذارند و سرهای سران آنها را به حضورش بفرستند . زنگی خان و سپاهش بی انقطاع راه را میپیمودند و آن مسافت طولانی و رودخانه سند را در کمتر از سه روز طی کردند و مانند صاعقه خودشان را به شورشیان آسوده خاطر رساندند .

سپاه شهریاری با بی رحمی تمام به شورشیان حمله بردند و از کشته ها پشته ساختند اما کثرت شورشیان کار را بر آن سخت کرد و بیم شکست میرفت ، زنگی خان سپهسالار که این حال را مشاهده کرد خویشتن را به خاک انداخت و از خداوند متعال یاری جست ، پس از آن به تشجیع سپاه پرداخت :

ای مردان رزم ، اکنون وقت مردی و مردانگی است بلکه هنگام تهور و دیوانگی ، چه عقلا گفته اند که کاری که به عقل بر نیاید دیوانگی در او ببايد ، بایست همگی برای حفظ نام و ناموس خود یکباره دست از جان شسته با این کفار نابکار رزم دهید و از خدای تعالی استعانت جویید . ۱

سپاهیان فرمان سردار را با جان و دل پذیرفتند و به یک بارگی به دشمن حمله کردند و چنان شد که شهریار فرموده بود ، شورشیان ۳۰ هزار تن کشته برجای گذاشتند و جمع کثیری هم خودشان را به دریا انداختند که سربازان مغول سپاه شهریار آنان را هدف گلوله قرار دادند به استثنای دو هزار تن از آنان کسی جان سالم به در نبرد . ۲

سپاه شهریار پیروزمندانه به حضور شهریار رسیدند ، شهریار سپهسالار و سرداران را بناخت و به سپاهیان هم انعام بخشید .

---

۱\_ تاریخ درانیان ، مترجم سید حسین شیرازی ، ص ۱۰۷

۲\_ همان منبع ، ص ۱۰۸

## سرکوب رکن الدین :

هنوز مدتی از سرکوب شورشیان سیک نگذشته بود که خبر نافرمانی رکن الدین محمد حکمران سند و ملتان و عزم او مبنی عدم پرداخت مالیات به شهریار رسید شهریار با سپاهی بیکران رهسپار آنجا شد

رکن الدین شهر را ترک کرد و با خانواده و خادمان خویش به قلعه ای که در یکی از ریگستان ها برای چنین روزی بنا کرده بود پناه برد ، شهریار به شهر درآمد و تمام اموال رکن الدین را ضبط کرد و فرمان داد عمارت او را ویران کنند .

آنگاه سردار مددخان را با بیست هزار سپاهی با آذوقه سه روزه برای محاصره قلعه رکن الدین فرستاد و فرمان داد که پس از انقضای سه روز این سپاه برگردد و سپاه دیگری به جای آن برود

مدد خان بلافاصله پس از رسیدن به قلعه فرمان حفر چاه آب را صادر کرد و پس از آن به فرمان او قلعه را به توپ بستند ولی آن قلعه سخت محکم بود و آتش توپخانه بر آن کارگر نیفتاد

از قضا یکی از گلوله ها به انبار مهمات اصابت کرد و انفجار بزرگی رخ داد که طی آن یک طرف دیوار قلعه فرود ریخت ، اهالی وحشت زده هم درب قلعه را باز کردند و به هرسو پراکنده شدند . ۱

اینگونه بود که سپاه شهریاری قلعه را فتح کرد ، شهریار رکن الدین خان را با وجود گناهی که کرده بود بخشید .

## نبرد با مراد :

هنگامی که شهریار مشغول سرکوب رکن الدین بود مطلع شد که مراد والی ترکستان به عادت همیشه گی خراسان را عرصه تاخت و تاز خویش قرار داده ، مرو را غارت کرده و ۳۰ هزار تن از ساکنان آنجا که اهل تشیع را به بخارا کوچانده است .

شهریار از این گستاخی مراد به خشم آمد ، با وجود آن بر خشم خود چیره شد و نامه ای به مراد فرستاد و او را از عواقب کارش برحذر داشت مراد تهدید شهریار را جدی نگرفت بنابر این شهریار با سپاهی کارآزموده رهسپار بخارا شد ، شهریار در ماه ذی الحجه به آچه رسید و مراد هم با پنجاه هزار سپاهی به استقبال او آمد ، نبرد میان دو سپاه آغاز شد و مراد برادر خویش را با سی هزار سپاهی مامور کرد که از رود جیحون عبور کند و پس از قطع خطوط ارتباطی شهریار ، به سپاه افغانستان شبیخون بزند . شهریار افغانستان به نقشه او پی برد و به سپاه شهریاری فرمان داد که برای هر چیزی آماده باشند .

در ساعات پایانی روز برادر مراد و سپاهیان او به اردوگاه شهریار حمله کردند ولی با آتش توپ ها و زنبورک های سپاه شهریاری مواجه شده ، ناگزیر روی به فرار نهادند اما از سوی سپاهیان افغانستان مورد تعقیب قرار گرفتند و شش هزار کشته برجای گذاشتند .

مراد پس از این شکست ننگین جمعی از درباریان و علما را به حضور شهریار افغانستان فرستاد و از اعمال گذشته اش عذرخواست ، شهریار قلم عفو بر جریده

او کشید اما هشدار داد که اگر بار دیگر دست از پا خطا کند به او و احدی از مردم او رحم نخواهد شد .

مؤلف تاریخ درانیان در مورد مراد مینویسد :

از سواران نامدار ازبیکه و خوانین معروف ترکیه است و دارالاسلام بخارا ، شهر سمرقند ، خجند و شهرسبز و سایر بلاد ماورالنهر تماما در تحت امارت و فرمانروایی اوست ، اگرچه ازبک های صحرا نشین او را اطاعت نمیکنند لیکن از شهرهایی که زیر حکمرانی اوست در هنگام لزوم سی چهل هزار سوار میتواند تدارک دید .

مذهب و طریقه اش حنفی است و در دین زیاده متعصب و راسخ العقیده ، جامه هایش بسیار ساده و کم قیمت است و اکثر اوقات به دست خود خیاطی میکند . در ققاهت و علوم دینی سرآمد علمای ماوراالنهر است . چاه بسیار عمیقی موسوم به کنه خانه ساخته است که هرکس برخلاف طریقه اهل تسنن اظهار عقیدتی کند و سخنی بر رد مذهب ایشان گوید فوراً او را در آن چاه می اندازند .

تمام طلاهای گنبد امیر تیمور را کنده ، به مصرف فروش رسانیده قیمت آن را مابین علما و فقرا تقسیم نمود . . . .

## نبردهای تیمورشاه و آزاد خان :

آزاد خان فرزند حاجی کریم داد خان بامیزائی والی کشمیر بود ، چون حاجی کریم داد خان در گذشت آزاد خان که جوانی رشید و با درایت بود به جای پدر نشست و زمام امور را به دست گرفت ، آزاد خان با عدل و داد و بنده پروری و سخاوت کم نظیرش توانست حمایت بی دریغ سپاهیان و مردم کشمیر را جلب کند ، کم کم سودای سروری و مهتری به سر او افتاد و برای این امر لشکری از جوانان کشمیر تشکیل داد و از فرستادن مالیات به دولت مرکزی سر باز زد .

تیمورشاه از این سبکسری و تمرد او خشمگین شد ولی باز هم به دوراندیشی مقربان خود میرزا محمد علی موسوی را به کشمیر فرستاد تا با پند و نصیحت و بیم و امید آزاد خان را دوباره به دایره اطاعت او بازگرداند .

فرستاده تیمورشاه به کشمیر رسید و مطمئن شد که این صید آزاده دگر بار به دام تیمور نخواهد افتاد ، این بود که با سخنانی ملایم رسالت خود را ادا کرد ، آزاد خان بر سبیل سخاوت مالی وافر به او بخشید و اجازه بازگشت داد ولی قبل از آنکه میرزا محمد علی از کشمیر برگردد و خبر ناکامی خویش را بیاورد کاسه صبر تیمورشاه لبریز شد و برادران بزرگتر آزاد خان را با سی هزار سپاهی و چندین نفر از سرداران کابل و قندهار برای تنبیه او به کشمیر فرستاد پس از جنگی شدید ملاعظم خان سپهسالار آزادخان و دو هزار تن از سپاهیان کشته شدند و خود آزاد خان هم آهنگ گریز کرد ، یکی از نزدیکانش زبان به ملامت او گشود و سپس خود فرماندهی جنگ را به عهده گرفت ، سپاهیان فراری را جمع کرد و به قلب سپاه تیمورشاه حمله برد ، این حمله شدید بود و انتظام سپاه شهریاری را درهم شکست ، سپاهیان و سرداران سپاه تیمورشاه متفرق شدند و برهان خان پوپلزائی هم دستگیر شد .

سرداران و سپاهیان تیمورشاه بار یگر یک جا جمع آمدند و مجدداً به کشمیر حمله کردند ولی پس از جنگی سخت ، شکست خوردند ، جمع کثیری از سپاهیان در میدان جنگ کشته شدند و حدود ۱۵۰۰ تن از آنان که حاضر نشدند به شهریار

شان خیانت کنند و به سپاه آزاد خان بپیوندند به قتل رسیدند . ۱  
 خبر این شکست های متواتر به تیمورشاه رسید و او را چنان خشمگین کرد که بی درنگ با سپاهی بیکران از کابل خودش را به پشاور رساند و سردار مدد خان و چند تن از سرداران دیگر را برای سرکوب آزاد خان به کشمیر فرستاد .  
 سردار مدد خان به کشمیر رسیده بود که آزاد خان برق آسا به او و لشکر شهریاری حمله برد ، نبردی سخت آغاز شد و چندین روز به طول انجامید ، سردار مددخان که هوش و افری داشت توانست چند نفر از یاران مورد اعتماد آزاد خان را با وعده و وعیده و بیم و امید به سوی خود بکشاند .

آزاد خان که از طولانی شدن مدت نبرد به تنگ آمده بود شادی خان یکی از سرداران ورزیده اش را با دسته ای سواره نظام برای شبیخون زدن به سپاه شهریاری فرستاد ، سردار مدد خان که سپهسالاری سرد و گرم چشیده بود و هیچ کاری را از آزاد خان بعید نمیدانست همیشه مراقب بود به همین خاطر حمله سپاه آزاد خان که قرار بود شبیخونی زود گذر باشد در آن نیم شب به نبردی سخت مبدل شد و تعداد بیشماری از سپاهیان دو طرف کشته و زخمی شدند . آزاد خان هم خودش را به صحنه نبرد رساند ولی نتوانست کاری از پیش ببرد و برگشت .

آزاد خان پس از آنکه خبر پیوستن سردارانش به مددخان را شنید و شجاعت و درایت مددخان را به چشم دید تصمیم گرفت نبرد با شهریار را به وقتی دیگر موکول کند بنابر این با تنی چند از یارانش با جنگ و گریز خودش را به کوهستان بنیس محل حکومت رستم خان پدر زنش رساند .

## سرانجام آزاد خان :

سردار مدد خان به طور پنهانی برای رستم خان نامه ای فرستاد و پس از آنکه او را از آزادخان ترساند با تهدید و وعده و وعید از او خواست که آزادخان را دستگیر و تسلیم کند .

رستم خان هم با حيله و نیرنگ آهسته آهسته همراهان آزاد خان را خلع سلاح نمود و آنها را از اطراف آزادخان پراکنده کرد و برای آزاد خان به استثنای طپانچه ای که آن را هیچگاه از خودش دور نمیکرد چیزی باقی نگذاشت . آزاد خان روزی در اتاقی خوابیده بود ، رستم خان از بیرون در را محکم به روی او بست و برای سردار مدد خان پیام فرستاد و خبر زندانی کردن آزاد خان را به او رسانید .

آزاد خان پس از بیداری به خیانت پدر زنش پی برد و از آنجا که به خوبی میدانست پس از دستگیری چه سرنوشتی انتظار او را میکشد با تپانچه به خودش شلیک کرد .

سردار مدد خان پس از دریافت پیام رستم خان فوراً اسلام خان درانی را با دو هزار سوار برای دستگیری آزاد خان فرستاد ، اسلام خان زمانی که درب اتاق را گشود با جسد نیمه جان آزاد خان روبرو شد با آن هم فوراً دست به کار شد و چشمان آزاد خان را از کاسه به درآورد ، آزاد خان که آخرین نفس هایش را میکشید با صدایی ضعیف به اسلام خان گفت :  
ای سگ ، اگر من مسلح بودم تو کجا قدرت داشتی که نزدیک من بیایی ، و بعد جان سپرد .

آزاد خان در هنگام مرگ ۳۷ سال داشت ، تیمورشاه از کشته شدن آزاد خان آن هم به آن نحو فجیع بسیار متاسف شد ، مادر او را به قندهار طلبید و از او خواست تا با هر کدام از سرداران او که بخواهد ازدواج کند تا بار دیگر فرزندی مانند آزاد خان بیاورد ، مادر آزاد خان نپذیرفت و چنین گفت :  
قربانت شوم ، نه دیگر احمدشاه زنده خواهد شد که مانند تیمورشاه پسری از او در

وجود آید و نه مردی مانند حاجی کریم خان یافت میشود که مثل آزاد خان پسری آرد و این امرا و اعیانی که اکنون در حضرت شهریار ایستاده اند من آنها را داخل قاذورات نمی شمارم و هیچ شان و مقامی برای ایشان نمی پندارم چه رسد که به جای حاجی کریم خان ، شوهری اختیار کنم . تیمورشاه این توهین و سخنان او را نادیده گرفت ، آنگاه مالی که آزاد خان برای مادرش فرستاده بود را ضبط و برای او مستمری تعیین کرد . تیمورشاه همسر آزاد خان را که در زیبایی بی همتا بود به عقد خویش درآورد و به حرمسرا فرستاد .

میگویند در عهد آزاد خان گروهی از دزدان در نواحی کشمیر راه را بر مردم میبستند و مال آنان را غارت میکردند ، مسافران از دست آنها به جان آمده بودند ، آزاد خان جمع کثیری از آنان را کشت و از سرهای آنان مناری بلند ساخت که از دور قابل مشاهده بود . ۱

## بلوای ارسلان خان :

ارسلان خان مهمند که از عهد اعلیحضرت احمدشاه بابا صوبه دار سرهند بود در عهد تیمورشاه با جمعی از افریدی ها طرح دوستی ریخت و با پشتیبانی آنها لوای خودسری برافراشته راه را بر مسافران میبست و اموال آنان را غارت میکرد . تیمورشاه بارها برای دفع فتنه او لشکر بدانسو فرستاد ولی سپاهیان او کاری از پیش نبردند .

کم کم شاهزاده عباس هم به اغوای ارسلان خان علم شورش برافراشت ، شهریار درانی سردار پاینده محمد خان را به همراه سپاهی برای نبرد با ارسلان خان و تادیب شاهزاده عباس فرستاد ، سرادر شجاع از کابل حرکت کرد و هنگامی که به دریای خروشان کابل رسید شخصا به آب زد و سپاهیان دلیر درانی هم از سردارشان پیروی کردند و همه به سلامت از آب گذشتند ، سپاه شهریار به لعل پور رسید و ارسلان خان وحشت زده سر به کوه و بیابان گذاشت .

شاهزاده عباس هم به حضور شهریار شرفیاب شد ، از گناه گذشته اظهار ندامت کرد و مورد عفو شهریار قرار گرفت ۱  
وزیر اعظم امپراتوری ، قاصی فیض الله خان که اوضاع را چنین دید و مطمئن شد که از نیرو و شمشیر کاری بر نمی آید راه حيله و تزویر را پیش گرفت ، نامه ای برای ارسلان خان فرستاد و با سوگند و تاکید و وعده و وعید او را به سوی پایتخت فرا خواند و بعد او را به قتل رساند ۲

۱\_ نقش پاینده خان و پدرش حاجی جمال خان در دولت سدوزائی افغانستان

۲\_ تاریخ درانیان ، مترجم سید حسین شیرازی ، ص ۱۳۱

## فتنه فتح خان :

فتح خان یوسف زائی از طایفه اتمان و رئیس مظفر آباد و از زمین داران نواحی کشمیر بود ،

مدتی به یاغیگری پرداخت و سپاه شهریاری با وجود رنج فراوانی که بردند نتوانستند او را دستگیر کنند ، آخر الامر فتح خان به امید عفو و بخشش شهریاری به پایتخت آمد ولی همانند ارسالان خان به سزای اعمالش رسید .  
ظفرخان فرزند و جانشین او هم مانند پدر هوای سروری داشت و از قصبه مظفر آباد تا حسن ابدال تحت حکمرانی او بود میکرد اما از عاقبت پدر میهراسید و به خادمان و ملازمان شهریاری آسیبی نمیرساند . ۱

## وفات تیمورشاه :

تیمورشاه در پشاور بود که به بیماری سختی دچار شد و دارو و درمان اطبای حاذق او موثر نیفتاد ، طبیبان بیماری او را بخاطر ناسازگاری هوای پشاور دانستند و سفر به کابل را توصیه کردند .

کاروان سلطنتی به چهارباغ رسیده بود که شاهزاده شاه زمان به حضور پدر رسید ، شاه زمان از کابل بی وقفه تاخته بود به طوری که دو اسب او از پای درآمده بودند .

تیمورشاه با مهربانی فرزند ارجمند را در آغوش کشید و بوسید و بجای دو اسب او که تلف شده بودند دو اسب مخصوص خویش را به او بخشید در راه تیمورشاه به شاه زمان و صدراعظم گفت :

سه چهار روز قبل از این در عالم رویا دیدم که چند نفر به نزد من آمده کلاه مرا از سر من برداشته و بر سر شاه زمان گذاشتند ، تعبیر این خواب را چنان میدانم که عمر من به پایان رسیده و باید در این قرب زمان ، بدرود جان و جهان گویم .

حاضران گریستند و خود شهریار نیز به گریه درآمد . ۱

اعلیحضرت تیمورشاه درانی در سال ۱۷۹۳ دارفانی را وداع گفت .

## سلطنت شاه زمان کبیر :

طراز یافت به حکم خدای هر دو جهان

رواج سکه دولت ، به نام شاه زمان

شاه زمان هنگام مرگ پدر بیست و دو و یا بیست و سه سال داشت ، او پس از فوت پدر مراسم خاکسپاری او را برگزار کرد و بعد برادرانش را برای شرکت در لویه جرگه دعوت کرد.

لویه جرگه به نتیجه نرسید و شاه زمان با پشتیبانی تعدادی از درباریان بخصوص سردار پاینده محمدخان برادرانش را زندانی کرد و تاج سلطنت درانی را بر سر گذاشت .

ملکه { مادر شاه زمان } قبلا از پاینده محمد خان درخواست کرده بود که از هیچ کاری در راستای به سلطنت رسیدن شاه زمان خودداری نکند . ۱

شاه زمان پس از تاجگذاری و انتظام امور مملکت نامه ای به برادر بزرگتر خویش شاهزاده همایون که از سوی پدر حکمرانی قندهار را داشت فرستاد و از وی تقاضای بیعت کرد .  
، همایون که خودش را جانشین بلافصل پدر میدانست نپذیرفت و به شهریار جوان چنین پاسخ داد :

پدر ما ، تیمورشاه صوبه داری و جانشینی دارالملک قندهار را که ملک موروثی نیاکان و تختگاه این خاندان عظیم الشان است به من مفوض فرموده

بود و در واقع تشریف ولایت عهد خویش عدلا و حقا زیب قامت قابلیت من  
 نموده اگر کبر سن در سلطنت ملحوظ است من از همه اخوان اکبرم ، و اگر  
 نص حکم پدر شرط استحقاق تخت و افسر ، همین جانشینی من در دارالملک ،  
 میل و رضای او را شاهی معتبر ، پس بلاخلاف خلافت حق من است و  
 خلعت سلطنت پیکر مرا مسلم ۱ .

شاه زمان که کار را چنین دید با سپاهی جرار و لشکری کوه پیکر عازم  
 قندهار شد تا کار سلطنت را یکسره کند .

در نزدیکی قندهار دو سپاه با هم روبرو شدند ، سرداران و  
 سپاهیان همایون بخاطر محبوبیتی که شاه زمان در دل آنان داشت بدون نبرد  
 تسلیم شدند .

همایون که کار را واژگونه دید با تنی چند از وفادارانش از میدان کناره گرفت  
 و به سوی تاخت ، شهریار جوان سپاهیان خویش را برای دستگیری او به هر  
 سو گسیل کرد اما همایون مانند تیری که از کمان ببرد از دست آنان فرار کرد  
 و خودش را به بلوچستان رساند .

---

۱\_ نقش پاینده سردار پاینده خان و پدرش حاجی جمال خان در دولت سدوزائی افغانستان ، استاد محمد اعظم سیستانی

۲\_ تاریخ درانیان ، مترجم سید حسین شیرازی ، ص ۱۳۹

## همایون در بلوچستان :

نصیر خان بلوچ حکمران بلوچستان همایون را به گرمی پذیرفت ، اما وی که نمک پرورده خاندان درانی بود و مرحمت بسیار از این خاندان دیده بود و در عین حال در زمان برافراشتن لوای استقلال ، طعم شمشیر آنان را چشیده بود و شاه زمان را هم از کودکی اش میشناخت و میدانست پنجه در انداختن با شاه زمان مشقت بر شمشیر زدن است فوراً نامه ای به شاه زمان کبیر فرستاد :

بر رای مبارک شهریاری کشوف است که این خانه زاد همواره خادم مطیع و فرمانبردار دولتتم و چاکر صدیق و خدمت گذار حضرت ، این اوقات همایون شاه به فریب و اغوای بعضی مصاحبین کج رای بد اندیش از جاده اطاعت و انقیاد پادشاه و ولی نعمت خویش انحراف جسته و از بیم باس و سطوت سلطنت فرار کرده و به حکم الغریق یتشبث بکل حشیش ، نزول به خانه درویشانه این چاکر آستان نموده و مستجیر بدین خادم فقیر گردیده از کرده خویش نادم است اما تاب قهر و کيفر شهریاری را نیز ندارد .

این چاکر دستگیر کردن و فرستادن او را به حضرت شهریار خلاف آیین فتوت و دور از رسم مروت دانسته به خاک پای مبارک با قید عهد و سوگند معروض میدارم که از این زمان به بعد آن شاهزاده والاتبار هرگز قصد سرکشی و طغیان و آهنگ مخالفت و عصیان با حضرت شهریاری نخواهد نمود و تا این بنده زنده است وجها من الوجوه شر و فسادى از او به ظهور نخواهد رسید و لقمه نانی که از تصدق فرق مبارک پادشاهی برای ما بندگان میسر و مرزوق است از ایشان دریغ نخواهم کرد و عمأً قریب او را نصیحت کرده در جاده مستقیمه اطاعت و ارادت ثابت قدم و راسخ العقیده نموده به حضور پادشاه دولت پناه

خواهم فرستاد . ۱

## سرانجام همایون :

شاه زمان که از جانب همایون آسوده خاطر شده بود به سند لشکر کشید ، ولی قبل از آنکه از دریای سند عبور کند خبر درگذشت نصیر خان به او رسید و از لشکرکشی همایون به قندهار مطلع شد ، همایون با کمک جانشین نصیرخان و خان های سند به قندهار حمله کرده بود .

شهریار جوان به سرعت به قندهار لشکر کشید ، احمدخان نورزائی فرمانده سپاه جلودار همایون به شهریار تسلیم شد و همایون هم که در خود تاب و توان نبرد با شهریار را نمیدید مانند بار قبل فرار را بر قرار ترجیح داد اما این بار بخت با او یار نبود و توسط محمدخان بلوچ ، حکمران لیه دستگیر و به فرمان شهریار نابینا شد .

همایون پس از این حادثه تا سال ۱۲۱۲ زنده بود .

مراد حکمران بخارا هم که در نبود شهریار به خود جرئت داده و وارد قلمرو او شده بود پس از آنکه از بازگشت شهریار باخبر شد فرار را بر قرار ترجیح داد و ناپدید شد!

شیرمحمد مختار الدوله هم که به فرمان شهریار بزرگ برای سرکوب جانشین ناخلف نصیر خان به بلوچستان لشکر کشیده بود پس از نبردی سخت آنها را شکست داد و به فرمان شهریار فرزند نصیر خان به جای پدر نشست .

## لشکرکشی به پنجاب ، نبرد با محمود :

شاه زمان کبیر در سال ۱۷۹۴ برای سرکوب سیک ها و فتح سرزمین های دیگر از کابل با سپاهی بیکران خارج شد .

شهریار در ساحل سند اطراق کرد و فرمان داد که از اتک به آنجا کشتی بیاورند . پس از عبور از دریای سند شهریار به حسن ابدال و رهاست رفت و احمدخان بارکزائی و بهادرخان محمد زائی را به همراه هفت هزار سپاهی برای تسخیر خطه دوآبه فرستاد .

احمد خان شکست های متواتری بر سیک ها وارد کرد ولی بخاطر بی اتفاقی سرداران و سپاهیان نتوانست آنطور که باید و شاید وظیفه اش را انجام بدهد ، این بود که فرمان بازگشت را صادر کرد و خودش را به اردوی شهریاری رساند .

شهریار پس از آنکه از فتنه محمود مطلع گشت رهسپار قندهار شد .

عظیم خان پسر میر هزار خان الکو زائی با سپاهی به سپاه جلودار شهریار که فرماندهی آن را سردار محمد علی خان به عهده داشت یورش برد ، عظیم خان از شهریار مرحمت زیادی دیده بود ، شهریار به او اسب و شمشیری خاصه بخشیده و او را به مقام بلند رسانیده بود ! عظیم خان توانست سپاه جلودار شهریار را شکست بدهد و توپخانه آنان را تصرف کند ، شهریار هنگامی به میدان نبرد رسید که توپخانه تصرف شده بود و پیشقراولان سپاه رو به فرار نهاده بودند ،

شاه زمان بزرگ تاج شهریاری را از سر برداشت ، کلاهی ساده بر سر نهاد و با کمال عجز و انکسار از خداوند یگانه یاری طلبید ، آنگاه تیری بر کمان نهاد و به سوی سپاه دشمن پرتاب کرد و مانند شیری شرز به میدان نبرد شتافت .

جنگ بار دیگر شروع شد و با شدت و حرارت ادامه یافت ، شهریار و سپاه شهریاری چنان سپاه محمود را تار و مار کردند که محمود و صد تن دیگر به زحمت توانستند از آن مهلکه جان سالم به در ببرند .

محمد عظیم خان هم فرار را بر قرار ترجیح داد ولی آنچنان عقل و هوش از

سرش پریده بود که به عزم هرات از میدان خارج شد ولی وقتی به خود آمد به قریه ذاهکرد که در چهار فرسنگی قندهار است رسیده بود ! او را به نزد شهریار آوردند و او که کفنی بر گردن انداخته و شمشیری برهنه در دست داشت از شهریار تقاضای عفو کرد :

چون به حضور پادشاه رسیدند محمد عظیم خان خود مبادرت در عرض کرد که این غلام روسیاه نمک به حرام و بنده عاصی ناسپاس به پای خویش با شفاعت جناب درویش ، پناه به درگاه جهان پناه آورده که مستجوب قتل هستم امر فرمایند غلامان آستان با این تیغم به قتل رسانیده و با این کفن تکفین کنند و به خاکم بسپارند ، چه میدانم با این همه عصیان و خطا اگر ببخشایی محض مرحمت است و اگر نبخشایی معدلت . ۱

شهریار که در بخشندگی و جوانمردی شهره خاص و عام بود عظیم خان را بخشید .

و اما محمود ، او پس از فرار از میدان نبرد ، خودش را به هرات رساند و متحصن شد ، شهریار به سرعت خودش را به هرات رساند و شهر را محاصره کرد ، محمود مادرش را برای شفاعت به نزد شهریار فرستاد ، شهریار شفاعت مادر محمود را پذیرفت و بر خطاهای گذشته او قلم عفو کشید ...

ادامه دارد

پایان جلد اول

# تصاویر



اعلیحضرت احمدشاه درانی ، بنیان گذار افغانستان امروزی و نخستین پادشاه  
سلسله درانی



اعلیحضرت تیمورشاه درانی ، فرزند و جانشین احمدشاه بابا



اعلیحضرت شاه زمان کبیر ، فرزند و جانشین تیمورشاه و آخرین شاه مقتدر  
سلسله درانی



یکی از فرمان های احمدشاه بابا که در آستان قدس رضوی نگهداری میشود .



پادشاه بزرگ ایران نادرشاه افشار

## منابع :

- افغانستان در مسیر تاریخ ، مرحوم غلام محمد غبار  
تاریخ درانیان ، مترجم حسین شیرازی  
نادرشاه ، سر هنری مورتیمر دیورند  
نگاهی به تاریخ جهان ، جواهر لعل نهرو  
نادر پسر شمشیر ، نورالله لارودی  
مجموعه التواریخ ، ابوالحسن بن محمد امین گلستانه  
نقش سردار پاینده خان و پدرش حاجی جمال خان در دولت سدوزائی افغانستان ،  
کاندیدای اکادمیسن استاد محمد اعظم سیستانی  
فرامین احمدشاه درانی ، بانو زهرا فاطمی مقدم

